



عشق بی پایان این خانم معلم به دانش آموزان

خانم معلم که با بیماری سرطان در جدال بود به خاطر دانش آموزانش دست به فداکاری بزرگی زد و همه درمان هایش را به تعویق انداخت

۱۰ سال است که بیماری ام اس دارم و سال گذشته متوجه شدم که به سرطان هم مبتلا شده‌ام...

ماجراهای تلخ و شیرین / کارشناسی پرونده‌ها / داستان‌های خواندنی جنایی / خاطرات جامانده و... هر روز در روزنامه ایران

تی‌ترها

قاتل از قصاص معاف شد

اثبات دفاع در پرونده پیچیده قتل پسر عمه

مرد جوان که در درگیری خونین پسر عمه زنش را کشته، توانست نزد قضات جنایی ثابت کند دفاع مشروع داشته است و از قصاص نفس معاف شود.

۱۶

سرنوشت

عبرت آموز از ازدواج عاشقانه تا کارتن خوابی لب خط

وقتی همسر خیانت کرد خودم را کناکار می‌دانستم همه وجود شده بود افیون و...

۱۷

خانم دکتر روانشناس در ازدواج دوم هم شکست خورد

پرونده طلاق

یک مقام شهری تهران

خانم دکتر جوانی که روانشناس بالینی است، پس از شکست در ازدواج اول زمانی که با یک شهردار ازدواج کرد، رویای زندگی بهتری داشت، اما نمی‌دانست با گذشت ۴ سال زندگی مشترک دوباره پایش به دادگاه خانواده باز می‌شود.

۱۸

فرار رویا از کابوس تا اسارت در دخمه ابلیس

از وقتی یاد می‌آید پدرم، مادرم را به بهانه‌های مختلف کتک می‌زد، هنوز که هنوز است بددنی‌های او در گوشم نغمه می‌کشد. هیچ وقت محبت مادری ندیده‌ام. دست پرمهر پدرم را بر سرم حس نکردم و زندگی کودگانه‌ای نداشتم حتی نشد طعم دلچسب خنده و شادی را تجربه کنم؛ دنیا در خانه ما سیاه بود برای همین تصمیم گرفتم فرار کنم...

۱۸



داستان جنایی

لب‌های دوخته‌ام!

از وقتی چشم باز کردم یک دیوار را مقابل خودم می‌دیدم؛ دیواری که اجازه نمی‌داد نور خورشید، آزادانه صورتم را لمس کند. حتی ۷ سالگی که به مدرسه با گذاشتم تازه آنجا با اسم خودم آشنا شدم چرا که تا آن زمان یا آنجی، یا دختر، یا هوی بچه صدایی می‌زدند. همین‌طور گذشت تا اینکه ۱۲ ساله شدم و روزی دلم را به دانش‌آموز پسر می‌دادم که هر روز مقابل مدرسه‌ام می‌ایستاد. حتی یک روز نامم را پرسید اما من آنچنان سرخ شدم که دوباره نام خودم را که فقط در مدرسه برده می‌شد از یاد بردم.



برادر آتش افروز از ایران فرار کرد

آتش پدرم را از من گرفتند!

که پشت دخل ایستاده بود، آتش گرفت و زنده سوخت. تحقیقات در حالی ادامه داشت که دوربین مداربسته محل جنایت از کار افتاده و تصاویر لحظه درگیری در دست نبود. در همین حال شاهد دیگری که یک زن جوان بود در اظهارات خود گفت: «روز حادثه بعد از درگیری آتشین مقابل مغازه رسیده بودم که دیدم برادر مصطفی به همراه شاگرد مغازه‌شان دوربین‌ها را تخریب کردند و اموالی را از مغازه خارج کردند. مثلاً ترازوی مغازه را دیدم که دست‌شان بود و بیرون بردند.

اما کارگر مغازه ادعای این زن را انکار کرد و گفت: «۲۰ سالگی می‌شود که کارگر این مغازه هستم. روز حادثه وقتی به مغازه رسیدم که آقا مصطفی و برادرش با هم دعوی‌شان شده بود. خودم نوبس آنی برادر آقا مصطفی جلوی مغازه پارک بود. پشت آن رفتم تا به پدرشان زنگ بزنم و ماجرا را بگویم اما ناگهان متوجه شدم که از مغازه آتش بیرون زد و آقا مصطفی هم در حال سوختن به اطراف می‌دوید در حالی که آتش در مغازه زبانه می‌کشید، من نمی‌توانستم وارد مغازه شده و اقدام به تخریب دوربین کنم. فرد دیگری که تحت تحقیقات قرار گرفت همسر مصطفی بود. او گفت: «زمانی که در

مرد جوان که در جریان درگیری با برادرش او را زنده زنده سوزانده بود بعد از اینکه در دادگاه محکوم شد از کشور فرار کرد.

به گزارش «ایران»، آتش افروزی عمدی جنایت‌آمیز در خیابان سهروردی که مرد جوانی به نام مصطفی کلاسه در آن زنده زنده سوخت و کشته شد، تلاشی از برداشتنی بود که چشمان کودکی را برای دیدن پدر به در خانه دوخت.

در این حادثه مصطفی در آتش خشم برادر خود سوخت و بعد از انتقال به بیمارستان جانش را از دست داد. به این ترتیب رسیدگی به پرونده قتل در دستور کار جنایی قرار گرفت. دعوی‌های مرگبار این دو برادر ۱۴ فروردین سال ۱۴۰۰ در یک مغازه میوه‌فروشی در نیش رخ داد و عده‌ای که شاهد این درگیری مرگبار بودند، تحت تحقیق قرار گرفتند.

یکی از شاهدان که کارگر ساختمانی نیمه‌کاره مقابل میوه‌فروشی بود در شرح ماجرا به مأموران گفت: «آن روز برای خرید وسایل صبحانه از ساختمان بیرون رفته بودم که متوجه درگیری دو برادر در مغازه میوه‌فروشی شدم. وقتی مشاخره بین آنها بالا گرفت دیدم که برادر کوچکتر دبه بنزین را بلند کرد و به سمت مصطفی پاشید. چند ثانیه بعد، مصطفی

بیمارستان بالای سر شوهرم رسیدم او به سختی حرف می‌زد. ابتدا به من گفته شد که شوهرم خودسوزی کرده است اما مصطفی در حالی که به سختی سخن می‌گفت به من گفت که برادرم با نامردی به من بنزین پاشید.

بازداشت برادر آتش افروز
با این تجسس‌های پلیسی و قضایی؛ برادر مصطفی به اتهام قتل عمدی بازداشت شد اما اتهام خود را قبول نکرد. با این حال پرونده با استناد به ادله و مستندات با صدور کیفرخواست به دادگاه کیفری یک استان تهران ارجاع شد.

دفاعیات در دادگاه
روز محاکمه متهم در دفاع از خود گفت: «مغازه میوه‌فروشی را از پدرم اجاره کرده بودم و مدتی بود آنجا کار می‌کردم. برادر هم یک رستوران داشت اما با شیوع کرونا رستوران تعطیل شده بود. همین باعث شد که او تصمیم بگیرد در کنار من در میوه‌فروشی کار کند اما من به او می‌گفتم که این مغازه را اجاره کرده‌ام. روز حادثه وقتی به مغازه رسیدم دیدم که برادرم پشت دخل مغازه است. با هم بگومگو کردیم. من به او گفتم مگر از روی نیش من زد شوی که اجازه دهم اینجا کار کنی. ناگهان دیدم مقداری بنزین روی خودش پاشید که همان باعث شد آتش بگیرد.

رهایی از قصاص

در حالی که دادگاه با بررسی ادله و شواهد، متهم را گناهکار شناخت و دفاعیات او را نپذیرفت، پدر و مادر مقتول به‌عنوان اولیای دم پرونده از قصاص متهم یعنی فرزند دیگرشان گذشت کردند. همچنین پدر مقتول به‌عنوان قیم نوه‌اش، از جانب او نیز قاتل پدرش را بخشید.

فرار از ایران با محکومیت زندان

متهم که به قید وثیقه آزاد بود، به تحمل ۶ سال حبس محکوم شد اما قبیل از اینکه حکم به مرحله اجرا رسیده و او را به زندان بفرستند، متهم برای فرار از مجازات به ترکیه رفت.

گفت‌وگو با همسر قربانی جنایت

برادر کشتی در خیابان سهروردی بی‌شک تأثیر بدی روی سرنوشت شما و کودک‌تان داشت، در مورد آخرین وضعیت پرونده بگویید. متهم پرونده با بخشش از سوی پدر و مادرش از قصاص رهایی یافت. بعد هم به ۶ سال حبس محکوم شد اما به کشور رسیدیم دیدم که برادرم از کجا می‌داند که او به ترکیه رفته است؟ برخی نزدیکان من دیده بودند که او در اینستاگرام عکس گذاشته و در استانبول بوده است. در مورد اختلاف همسران با برادرش چیزی

نگاه کارشناسی

فنانه و رمزیار روانشناس بالینی طرحواره یعنی چه؟ وقتی بچه‌های ما به دنیا می‌آیند، هیچ طرحی از دنیا و آدم‌ها تو ذهنش نیست و یک ذهن خالص و خالی از هر گونه طرحی رو دارن. از همان لحظه تولد با ارتباط‌ها - اتفاق‌ها و تربیتی که هر فردی در خانواده خودش داره کم کم تو ذهنش طرح‌ها یا چهارچوب‌هایی از زندگی، ارتباطات، دنیا، خودش و... شکل می‌گیره و این طرح‌ها تو ذهنش تا آخر عمرش می‌مونن و باعث میشن رفتارهایی بر اساس همون ذهنیت انجام بدن. در مورد حاضر که از کودکی در خانواده‌ای بی‌توجه به نیازهای کودک رشد کرده (غفلت پدر به دلیل مشغله کاری و فروشدگی مواد مخدر و تعارضات زناشویی و غفلت مادر بزرگ و نادیده گرفتن نیازهای اولیه نوجوان و...) کودک این ذهنیت را پیدا می‌کنه که هیچ کس به من محبت نمی‌کنه و منو دوست نداره و در بزرگسالی تو هر رابطه‌ای وارد بشه نسبت به اینکه چقدر بهش محبت می‌کنن حساس میشه به این می‌کنن طرحواره محرومیت هیجانی: عدم دریافت مهر - محبت - نوازش و دیده شدن از طرف والدین، مدرسه و جامعه.

طرحواره دیگر، نقص و شرم، که در مورد حاضر به دلیل زندگی در خانواده‌ای که به دلیل غفلت و نادیده گرفته شدن و بیان مادر بزرگ: که تو اگر خوب بودی و مامانت دوست داشت سرکار نمی‌رفت و به شما رسیدگی می‌کرد و... باعث به وجود آمدن این ذهنیت باشه که من دوست داشتنی و با ارزش نیستم، من نقص دارم و... بنابراین در هر ارتباطی که قرار بگیرد احساس شرم، اضطراب، حقارت، احساس گناه و پوچی می‌کند. همین طرحواره باعث میشن فرد رفتارهای نادرست و اشتباهی انجام بده. در مورد حاضر به دلیل طرحواره نقص و شرم از خودش چیزهای منفی می‌گه، خود تخریبی داره و زیادی تواضع نشمون میده و کاری می‌کنه که دیگران تحقیرش کنن و او را جدی نگیرن. (من مقصرم نذیر مقصر نیستم من گفتم رابطه بگیریم و...)

در طرحواره محرومیت هیجانی مراجعه کننده برای به دست آوردن توجه و ارزشمندی خود در رابطه‌ای قرار می‌گیره که باید تلاش کنه که رها نشود (بیشتر ازدواج چون نیاز شدید به عشق و محبت و دیده شدن دارد حتی به دروغ هم شده، باید عشق را دریافت کنه و تلاش کنه توسط فرد مقابل تکمیل بشود.

سرنوشت تلخ دختریک اعدامی



خونه کار می‌کردم ولی منت می‌داشت سرمون که من خونه مفت به شما دادم. کلافه شده بودم، معنی زندگی رو نمی‌فهمیدم، زمان برام بسختی می‌گذشت، درس و مدرسه برام مفهومی نداشت. ۵ سال توی این شرایط بودم. تا اینکه سال گذشته به خانمی در خونه روز زد. در روز یکم تو دستش یه دیس پلو که چند تیکه مرغ کنارش بود رو به من داد و گفت: من همسایه‌تون هستم. امروز کلی مهمون داشتیم و زیاد غذا درست کردم. اضافه شو برای چند همسایه و شما آوردم. امیدوارم از مزه‌اش خوشتون بیاد. غذا رو با مادر بزرگ و برادرارم خوردیم. خیلی خوشمزه بود. روزها و هفته‌های بعد که تو کوچه می‌دیدمش سلام می‌دادم و از این اتفاق لذت می‌بردم. خیلی احساس مهربونی

به مامانم بگو بره بیرون. اگر باشه حرف نمی‌زنم. بعد از هدایت مادر به خارج از اتاق خود را معرفی کرد و ماجرا را این گونه شرح داد. من نادان هستم. مامانم چرا منو آورده اینجا؟ اون که خوش به حالش شد. من مشکلی ندارم. وقتی برای من مهم نیست، چرا باید برای اون مهم باشه؟ اصلاً چرا آب‌و‌مو پیش مادر نذیر برد؟ چرا خواهرشو تهدید می‌کنه؟ چرا برادرشو کتک زده؟ من خودم رفتم پیش نذیر ما عاشق هم بودیم. اگر بخواد این کارشو ادامه بده یا پسرای دیگه هم میرم. بعد از گریه‌های بی در پی و با چهره‌ای برافروخته از خشم ادامه داد: مامانم ۶ ساله طلاق گرفته. پاپام فروشنده مواد مخدر بود و بعد از طلاق مادرم اعدامش کردند. مامان اصلاً اجازه نداد بعد از مرگ پاپام سر مزارش بریم.

حسابی تنها شدیم. چون جایی رو نداشتیم، مامانم، من با خواهر بزرگم و دو برادر کوچکم رو برد خونه مادر بزرگم. خواهر بزرگم همون سال با یکی از مشتری‌های پاپام که دوست شده بود ازدواج کرد و رفت یه شهر دیگه. مامانم تو یه کارخونه مشغول کار شد صبح ساعت ۶ می‌رفت ۱۰ شب برمی‌گشت خونه. منم با برادرارم که می‌رفتم مدرسه و بعدش خونه. مادر بزرگم کلی غمی زد. دعواصون می‌کرد.

از دستش خسته شده بودم. شب که به مامانم می‌گفتم بدتر منو دعوا می‌کرد. کلی براش تو